

با این وصف - افزون بر آن چه در بخش پایانی نقد ما بر استدلال به مرسله فقیه آمد - استدلال به این روایت برای مقصد مورد گفتگو عقیم است. آن چه این روایت بیان می کند، عهده داری فقیهان اسلام، نسبت به حراست از اسلام، احکام و اجرای آن است. دقت شود.

نسبت به اداره امور دنیایی و زندگی مردم باید اقتضائات سایر ادله را دید. ما در ادامه در این باره گفتگو خواهیم کرد.

3. موثقه سکونی از امام صادق - علیه السلام - با این متن :

«قال : قال رسول الله - صلى الله عليه و آله - : الفقهاء امناء الرسل ما لم يدخلوا في الدنيا! قيل : يا رسول الله ! و ما دخولهم في الدنيا؟ قال : «اتباع السلطان؛ فاذا فعلوا ذلك، فاحذروهم على دينكم»¹.

امام خمینی در توجیه استدلال به این روایت، گفته است :

«قوله - صلى الله عليه و آله - «امناء الرسل يفيد كونهم امناء لرسول الله - صلى الله عليه و آله - في جميع الشؤون المتعلقة برسالته و اوضحها زعامة الامة و بسط العدالة الاجتماعية و ما لها من المقدمات و الاسباب و اللوازم ... و يؤكد ذلك ما في رواية العلل، حيث قال في علل الامامة ... : «و لا يقوم الا بان يجعل عليهم فيه اميناً يمنعهم من التعدي و الدخول في ما حظر عليهم» الى ان قال: «فجعل عليهم قِيماً يمنعهم من الفساد و يقيم فيهم الحدود» فاذا ضم الى ذلك قوله - صلى الله عليه و آله - : «الفقهاء امناء الرسل» يعلم منه انهم امناء الرسل لاجل ما ذكره من اجراء الحدود والمنع عن التعدي و المنع عن اندراس الاسلام و تغير السنة و الاحكام، فالفقهاء امناء الرسل و حصون الاسلام لهذه الخصوصية و غيرها و هو عبارة اخرى عن الولاية المطلقة»².

نقد استدلال به موثقه سکونی

استدلال به این روایت برای اثبات منظور مورد نظر - که عدم اعتبار رأی مردم در اداره همه شئون زندگی دینی و دنیایی آن ها است - و ثابت بودن ولایت مطلقه فقیه، تمام نیست! آن چه از این روایت برداشت می شود، این است که فقها (قاعدتا به معنای علماء است؛ هرچند فقیه نباشند، لکن با معارف دین آشنا باشند) امین و مورد اعتماد رسولان هستند و - بالطبع - مردم باید در فهم و اجرای دین به ایشان مراجعه کنند. اما این که فقها عهده دار زعامت امت، تشکیل حکومت و ... بشوند و بر همه شئون آدمیان ولایت پیدا کنند، این مطلب، از اطلاق یا عمومی باید برداشت شود و چنین اطلاق یا عمومی در روایت وجود ندارد. و این که گفته شود : «حذف متعلق، مفید عموم است» کلامی نیست که ذکرش در این جا صحیح باشد، به ویژه این که در حق خود انبیا، این توسعه بوده باشد، مشکوک است؛ بلکه اجرای آن در بسیاری از انبیا مقطوع العدم است!

1. الکافی، ج1، ص46، ح5.

2. کتاب البیع، ج2، ص634 و 635.

محور آشکار دیگر تسامح در استدلال گذشته این است که مستدل از لزوم اقامه حدود، منع از اندراس اسلام و تغیر سنت و احکام به ولایت مطلقه فقیه بر مردم (قاعدتا در همه شئون) می رسد و این در حالی است که هیچ ملازمه ای بین این دو پدیده نیست؛ افزون بر این که قائل بعدا در حکومت و رهبری بیش از یک دهه خویش در جمهوری اسلامی ایران، مطالبی بر خلاف بیانات فوق مطرح کرد و بر اعتبار رأی مردم پای فشرد. فتامل.

ملاحظه دیگر وارد بر استدلال مورد گفتگو همان است که در نقد استدلال به مرسله فقیه بیان کردیم.³

4. استدلال به توقیع اسحاق بن یعقوب از مولانا صاحب الزمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - با این متن : «... و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله...»⁴

گفته شده : روایت از جهت اسحاق بن یعقوب، نامعتبر است،⁵ بلکه محمد بن محمد بن عصام کلینی هم در سند روایت⁶ مشکل دارد؛ هر چند می توان گفت:

عقلی و عقلایی بودن روایت - مطابق برخی برداشت های قابل دفاع - فقیه را از اثبات اعتبار حدیث در استدلال فقهی خویش بی نیاز می کند. فتامل، تعرف.⁷ در ارتباط با سند این روایت در درس کتاب القضا بیشتر گفتگو کرده ایم.⁸

مرحوم امام خمینی استدلال خود را گاه از ناحیه «اما الحوادث الواقعة» سامان میدهد و گاه از ناحیه «انهم حجتی علیکم و انا حجة الله». نسبت به ناحیه اول می نویسد (با تلخیص):

«ان الظاهر ان لیس المراد بها، احکامها بل نفس الحوادث ... لا اشکال فی انه يظهر منه ان بعض الحوادث التي لا تكون من قبیل بیان الاحکام یكون المرجع فیها الفقهاء». و نسبت به ناحیه دوم می گوید: «ان کون المعصوم حجة الله تعالی عبارة اخرى عن منصبه الالهی و ولایته علی الامة بجمیع شؤون الولاية (من تدبیر امور المسلمین و تمشیه سیاستهم و ما يتعلق بالحکومة الاسلامیة) و علیه فیستفاد من قوله - علیه السلام - : «فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله» ان المراد ما هو لی من قبل الله تعالی لهم من قبلی ... فلا بد للاخراج من دلیل مخرج».⁹

3. آخر ص 87 و ابتدای ص 88.

4. وسائل الشیعة، ج 27، ابواب صفات القاضی، باب 11، ص 140، ح 9.

5. کتاب البیع، ج 2، ص 635.

6. وسائل الشیعة (به وصف سابق).

7. اشاره به دفع این توهم که در این صورت استدلال به روایت نیست بلکه به ادراک عقل و سیره عقلا است! و دفعش به این که بر مبنای صحیح چنین احادیثی قابل چشم پوشی نیست و صالح برای استدلال است.

8. صص 28 - 30.

9. کتاب البیع، ج 2، صص 435 - 437.